

دژ: قلعه، حصار  
 سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم  
 درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره  
 بادبا: تیزرو، شتابنده [صفت «اسب» است.]  
 وپله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن؛ وپله صد، آواز، ناله  
 شیراوژن: شیرافکن، دلاور  
 دمان: خروشنده، غزنده، مهیب، هولناک  
 کمندافکن: کمندانداز  
 بردمیدن: خروشیدن، برخاستن  
 عنان: افسار، دهانه  
 سان: سرنیزه، تیزی هر چیز  
 تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد، پیچ و شکن، در این بیت به معنی شور و هیجان است.  
 چاره‌گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را بسامان کند، مدبّر  
 زره: جامه‌ای جنگی دارای استین کوتاه و مرگب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌بوشیدند  
 آورد: جنگ، نبرد، کارزار  
 بسنده: سراوار، شایسته، کافی، کامل  
 برگاشتن: برگرداندن  
 افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی  
 فتراک: ترک‌بند، سسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آورند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند.  
 نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن

گرد: دلیر، پهلوان، یل، شجاع  
 گردآفرید: پهلوان زن ایرانی و دختر گزدهم است.  
 حماسه: دلاوری، شجاعت؛ در اصطلاح نوعی شعر در وصف پهلوانان ملی و داستان آنان  
 رهسپاری: روانه شدن، عزیمت  
 توران: نام سرزمینی در شاهنامه منسوب به تور، پسر فریدون، در آن سوی رود جیحون. جنگ‌های ایرانیان و تورانیان، بخش مهم داستان‌های ملی ما را تشکیل می‌دهد.  
 سالخورده: پیر، کهنسال  
 گزدهم: از پهلوانان ایرانی شاهنامه که در دوران ببری خود، در زمان پادشاهی کیکاووس، نگهبان دژ سپید در مرز ایران و توران بود.  
 سهراب: پهلوان افسانه‌ای در شاهنامه که پدرش رستم و مادرش ته‌مین، دختر شاه سمنگان است.  
 سهراب با سپاه توران به نبرد با ایرانیان آمد و در جنگی تن‌به‌تن با رستم کشته شد.  
 هُجیر: از پهلوانان ایرانی شاهنامه در زمان کاووس و پسر گودرز است.  
 انجمن: جمع، گروه، دسته  
 برسان: مانند، همچون  
 کجا: در این جا معادل حرف ربط «که»  
 به کردار: مانند، برسان  
 کارآزموده: جنگ آزموده، باتجربه  
 سران: بزرگان، سرداران  
 بر: سینه، اغوش و بغل  
 گرفتن (تیرباران گرفت): شروع کردن برآشفتن: خشمگین شدن  
 تیز (برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ): سریع و باشتاب بدخواه: دشمن  
 یک‌به‌یک: سراسر، تماماً  
 بیپچید (چو بر زین بیپچید گردآفرید): جابه‌جا شد، کنایه از در تنگنا قرار گرفت، مستأصل شد  
 میان: کمر؛ در این جا مجازاً غلاف یا پوشش شمشیر است که بر کمر می‌بستند.  
 برکشیدن: بیرون کشیدن، برآوردن  
 بر (نشست از بر اسب): روی، پشت  
 تنگ (چو آمد خروشان به تنگ اندرش): نزدیک، کنار  
 خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی بر سر می‌گذارند.  
 درفشان: درخشان، تابان، روشن  
 ازدر: درخور، لایق و سزاوار، شایسته  
 آوردگاه: معرکه، میدان جنگ، رزمگه  
 شوریدن: تقلا کردن، دست‌وپازدن، کوشیدن  
 آویختن (بدانست کاویخت گردآفرید): گرفتار شدن  
 آهنگ: حمله، عزم و قصد، نیت  
 گفت‌وگوی: مشاجره، بحث، جنجال  
 درگاه: جلوی در، آستانه

بُرنا: جوان، شاب  
 انجمن: گروه، همگی، جمع  
 رنگ: حبله، مکر  
 نامور: مشهور، معروف، نامدار  
 رجوع: بازگشت  
 امثال: جمع مثل؛ قصه‌ها و قول‌های مشهور میان مردم  
 حکم: جمع حکمت؛ اندرزا، پندها  
 خارق: شکافنده، پاره‌کننده  
 هنگامه: هنگام، وقت، زمان  
 نفز: خوش، نیکو، خوب، زیبا، دلخواه و مطبوع  
 تابناک: درخشان  
 کُنام: آشیانه، بیشه، کمین‌گاه  
 هنر: توانایی، قابلیت، کیاست، فراست و زیرکی  
 کین: انتقام، دشمنی، جنگ  
 کران: گوشه و کنار، طرف، جانب  
 بداندیش: بدخواه، دشمن  
 گران: مؤثر، کاری  
 جذبیه: گیرایی، کشش  
 تیره: دسته‌ای از مردم که از یک نسل و نژاد باشند.  
 اساطیر: جمع اسطوره؛ داستان‌های مربوط به خدایان و پهلوانان ملل قدیم

این معنی براساس واژه‌نامه کتاب درسی نوشته شده است؛ اما به نظر می‌رسد که «تاب» در بیت موردنظر در همان معنای «چرخ و پیچ» (چرخاندن و حرکت دادن) به کار رفته است. البته تاکنه سناد که «عنان و سان را بر از تاب کرد»، نشان از شور و هیجان گردآفرید است.

هم آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم.	روابط معنایی
نغز: نیکو، خوش، جذاب / نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان خواست: بلند شد / خواست: طلب و تقاضا، طلب کرد آزار: اذیت و شکنجه / آزار: از ماه‌های رومی یا سریانی، تقریباً معادل فروردین‌ماه زمان: هنگام، دوران، اجل / ضمان: ضمانت و تمهید خورد: فرورد، بلعید / خورد: اندک، کوچک زمین: مقابل آسمان / زمین: ضامن، کفیل اسیر: در بند و گرفتار / عصیر: شیر و چکیده چیزی / عصیر: دشوار / انیر: کره آتش که بالای کره هوا است. خویش: خود، خویشاوند / خویش: ابزار شخم‌زنی، گاواهن هول: ترس، وحشت، ترس آور / هول: قوه و قدرت، پیرامون مرز: حد فاصل میان دو چیز، سرحد، ناحیه / فرض: بیماری مایه: اساس، ثروت، مقدار، باعث / مایع: هر چیز روان	ترادف: دژ و حصار - سالار و حاکم - درغ و زره - وبله و نعره - مهیب و زمان - عنان و دهانه - آورد و نبرد - دیهیم و افسر - سمنند و زرده - دژ و باره - دوده و دودمان - پدرام و نیکو - خیل و انجمن - افسون و رنگ تناسب: درغ و سنان - فتراک و عنان - خود و خفتان - تیغ و سنان - نیر و کمان - گرز و شمشیر تضاد: برنا و میر - صلح و کین - فراز و فرود - سوار و پیاده - جنگ و آشتی نقض: سمنند و اسب - حماسه و شعر - اغراق و آرایه - خندنگ و درخت

### کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

سهراب و فحیر	سحر و افسون (سحر - ساحر، مسحور)	برخاستن گرد و غبار
سراسیمه و مضطرب	امنال و حکم	تاب طناب و زلف (طناب - اطناب)
کبکال و سالخورده	رجوع به مرجع	(طولانی ساختن کلام)
درغ و زره	حوادث خارق‌العاده (خارق - خرق، خوارق)	متحیر و سرگشته (متحیر - حیرت، حیران، تحیر)
عنان و سنان	اصطلاح ادبی (اصطلاح - مُصطلح)	قلعه و حصار (قلعه - قلاع / حصار)
افسر و دیهیم	خطه و سرزمین	حصر، محاصره، محصور، انحصار
کمند و فتراک	نغز و بدیع	غزنده و مهیب
گوز و تیغ	هزیران جنگاور	طایفه و خاندان (طایفه - طوایف)
نظاره و نماناگر (نظاره - نظر، منظره، ناظر، نظار)	عزم و قصد (عزم - عازم، عزیمت، اعزام)	مقام و منصب (منصب - نصب، ناصب، نشاب، مناصب، انتصاب)
سمنند و زرده	جدنه و کشش (جذبه - جاذب، مجذوب، جذاب، حادبه)	

### مخوم، آرایه و دستور

#### گرد آفرید

زنی بود برسان گوردی سوار  
 همیشه به جنگ اندرون. نامدار

تشبیه زن (گرد آفرید) به گرد سوار (برسان، ادات تشبیه است)  
 برسان، ادات تشبیه و از نظر دستوری، حرف اضافه است. / به جنگ اندرون / دو حرف اضافه برای یک متمم / حذف فعل به قرینه لفظی همیشه - نامدار [بود]

چنان ننگش آمد ز کار هجیر  
 که شد لاله‌رنگش به کردار قیر

روسیاهی و شرمساری / خشمگینی

تشبیه: صورت سرخ (لاله‌رنگ) به قیر (به کردار، ادات تشبیه است). / لاله‌رنگ (رنگ صورت همچون لاله، سرخ / جناس: رنگ و ننگ (ناقص))  
 به کردار، از نظر دستوری، حرف اضافه است و بنابراین قیر، متمم است

فرود آمد از دژ به کردار شیر  
 کمر بر میان، بادپایی به زیر

تشبیه: [گرد آفرید] به شیر - بادپا (تشبیه در واژه: اسی که پایش چون باد پرسرعت است). / جناس: شیر و زیر (ناقص) / کنایه: کمر بر میان  
 آماده و مهیای نبرد - بادپا - اسب / تناسب: کمر (کمر بند) و میان

۱. آوردن یکی از ویژگی‌ها یا صفت یک موجود، به جای خود آن موجود یکی از انواع کنایه است. واژه «بادپا» در واژه‌نامه کتاب به معنی «اسب آمده که معنایی دقیق نیست، اما در تست‌های لغت، معیار، واژه‌نامه کتاب است و باید همین معنی را درست تلقی کرد.



به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی وبله گرد

نشیه: [گردآفرید] به گرد - [گردآفرید] به رعد / تشخیص: (وبله کردن و خروشان بودن) رعد / جناس: گرد و کرد (ناقص)

چو سهراب شیروازن، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

کنایه: شیروازن - دلاور - لب را به دندان گزیدن - متعجب شدن / تناسب: لب و دندان

کمان را به زه کرد و بگشاد بر نهد مرغ را پیش تیرش گذر

مهارت در کمان داری (تیراندازی)

کنایه: بر گشادن - آماده تیراندازی شدن - مصراع دوم - در تیراندازی مهارت داشت / تناسب: کمان، زه و تیر

راه در مصراع دوم از نوع حرف اضافه است - برای مرغ ... گذر نبود.

به سهراب بر، تیرباران گرفت چپ و راست، جنگ سواران گرفت

محار: چپ و راست - سراسر میدان

کنایه: به سهراب بر - دو حرف اضافه برای یک متمم / فعل «گرفت» در این جا در معنی «آغاز کرده» به کار رفته است.

چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید.

نشیه: سهراب به آتش / واج آرای: صامت / د

سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پُر از تاب کرد

تلمذ: نیزه، سنان و عنان / جناس: عنان و سنان (ناقص) / واج آرای: صامت / س / در مصراع نخست

برآشت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

نشیه: سهراب به پلنگ / جناس: شد و بُد

بزد بر کمر بند گردآفرید زره بر برش یکبه یک بردرید

جناس: بر و بر (نام) / تکرار: بر / واج آرای: صامت های / ب / د / ا / ر / ا

در این بیت، «بر» اول و دوم، حرف اضافه و «بر» سوم اسم است و متمم. در فعل «بردرید»، «بر» پیشوند و جزئی از فعل است. / «یکبه یک»

فیداست

چو بر زین بیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

جناس: تیغ و تیز

بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست گرد

کنایه: گرد برخاستن - به سرعت تاختن / جناس: کرد و گرد (ناقص) / تناسب: کمر بند و زره

اسب، تحویل نوشتاری پیدا کرده است - اسب

به آورد با او بسنده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود

عقب نشینی کردن

کنایه: روی بیچیدن - عقب نشینی و فرار کردن / واج آرای: صامت / ب /

سپهد عنان، ازدها را سپرد به خشم از جهان، روشنایی برد

شدت خشم و سرعت تاختن اسب

استعاره: ازدها - اسب درشت اندام و تیز یا اغراق: در شدت عصبانیت / کنایه: عنان را به کسی سپردن - اختیار را به دست کسی دادن؛

در این جا «عنان ازدها را سپرد» یعنی اسب را آزاد گذاشت تا به سرعت بتازد.

رها شد ز بند زره، موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

تشبیه: روی او به خورشید / جناس: موی و روی (ناقص)

کنایه: درفشان - تحویل نوشتاری پیدا کرده است - درفشان

بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

دوستی کردن و پرهیز از جنگ

تشبیه: او به ماه

نیامد به دامم به سان سو گور ز چنگم رهایی نیایی، مشور  
آرای: تشبیه گوری به سان تو به دامم نیامده است. ← تو مثل گور و حتی چایک تر از آن هستی!

بدو روی بنمود و گفت ای دلیر میان دلبران به کردار شیر ...  
آرای: تشبیه او (سهراب) به شیر / واج آرای: صامت / د

... که با دشمنی او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد  
آرای: کنایه گرد به ابر اندر آوردن ← جنگ و مبارزه کردن / اغراق: در شدت نبرد / واج آرای: صامت / ر /

کنون لشکر و دژ به فرمان توست نباید بر این آشتی، جنگ جست  
مترجم: برهیز از جنگ و توصیه به آشتی  
آرای: محار: دژ ← ساکنان دژ / تضاد: جنگ و آشتی  
گور: پتوکی: به فرمان تو، مسند است لشکر و دژ چی است؟ به فرمان تو

عنان را بیچید گرد آفرید سمنند سرافراز بر دژ کشید  
آرای: کنایه: عنان بیچیدن ← جهت حرکت را تغییر دادن / محار: سمنند  
گور: پتوکی: سمنند سرافراز، مفعول است.

در باره بگشاد گرد آفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید  
آرای: جناس: خسته و بسته - در و بر (ناقص)  
گور: پتوکی: تن خسته و بسته، مفعول است.

در دژ بستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند  
آرای: کنایه: جوس شدن دیده ← گریستن بسیار / اغراق: دیده خونین شدن  
گور: پتوکی: «غمگین» و «پر از غم دل و دیده خونین» در مصراع اول و دوم مسند هستند.

ز آزار گرد آفرید و هجیر پر از درد بودند برنا و پیر  
آرای: محار: برنا و پیر ← همه افراد / واج آرای: صامت / ر /  
گور: پتوکی: برنا و پیر: نهاد و «پر از درد» مسند است.

که هم رزم خستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ  
آرای: جناس: رنگ و ننگ (ناقص)  
گور: پتوکی: ننگ، نهاد است

تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی  
مترجم: توصیه به ترک جنگ و برگشتن از میدان  
آرای: کنایه: رخ سوی جایی کردن ← به آن طرف رفتن  
گور: پتوکی: «آید» فعل اسنادی و معادل «است یا باشد» ← برای تو بهتر است یا باشد.

نشانی بس ایمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»  
مترجم: باز ماست که بر ماست

آرای: محار: بازو ← قدرت جسمانی / کنایه: از پهلوی خود خوردن ← از سوی خود رنج و آسیب دیدن، به خود لطمه زدن / ایهام: خورد  
(۱) می خورد (۲) آسیب می بیند - پهلوی ← (۱) جنب شکم (۲) جانب، سو / نمثل (بیان ضرب المثل): مصراع دوم

شعرخوانی: دلبران و مردان ایران زمین

از این خفته نغز بدمام پاک و زین خاک جان پرور تابناک،  
آرای: تشبیه: خفته و خاک / جناس: خاک و پاک (ناقص) / محار: خاک  
سرزمین

از این مرز فرخنده مردخیز آرای: استعاره: پلنگ ← جنگجوی دلآور / محار: مرز ← وطن





دگر ره چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره شد دیده روزگار

مفهوم: جنگاوری جوانان وطن

آرایه: تشخیص: (دیده) روزگار / کنایه: خیره شد دیده روزگار ← روزگار متعجب و شگفت زده شد. / اغراق: خیره شدن دیده روزگار از هنر مردمان ایران زمین

کلمه و ترکیب: دگر ره و چنان، قید هستند. / هنر آشکار شد. / دیده روزگار خیره شد. / آن ضمیر اشاره است، نه صفت اشاره برای «خیره»  
نوع مسند فعل اسنادی / نوع مسند فعل اسنادی

خروشان و جوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران فوج فوج

آرایه: تشبیه: [سپاه] به موج / جناس: موج و فوج (ناقص)

کلمه و ترکیب: فوج فوج، قید است؛ مانند کم کم، سلاته سلاته، گروه گروه / کل بیت یک جمله است.

... که اینان ز آب و گل دیگرند / نگهبان دین، حافظ کشورند

آرایه: مجاز: آب و گل ← خلقت، فطرت

بداندیش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند

مفهوم: قدرت و هیبت سپاه ایران

آرایه: تشبیه: سپاه ایران زمین به آتش - سپاه ایران زمین به خدنگی گران بر دل دشمن / استعاره: خرمن ← زندگی / مجاز: خدنگ ← تیر

ز کس جز خداوندشان بیم نیست / به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

مفهوم: بزرگی به حر خدا ترسیدن / در برابر دشمن تسلیم نشدن

آرایه: مجاز: حرف ← سخن

کلمه و ترکیب: نقش ضمیر پیوسته «شان» در مصراع اول متمم است (برای آنان بیم نیست) و در مصراع دوم مضاف الیه است (فرهنگ آنان). / «نیست» در هر دو مصراع به معنی «وجود ندارد» و فعل غیراسنادی است.

فلک در شگفتی ز عزم شماست / آفرین گوی رزم شماست

مفهوم: عظمت اراده و قدرت جنگاوری

آرایه: تشخیص: (در شگفت بودن) فلک، (آفرین گفتن) ملک / جناس: فلک و ملک - عزم و رزم (ناقص) / اغراق: در اراده و دلاوری دلیران ایران زمین

شما را جو باور به یزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود

مفهوم: خداوند باور و حافظ باورمندان و مؤمنان است.

کلمه و ترکیب: «را» در هر دو مصراع، نشانه فک اضافه است: وقتی باور شما به یزدان است، هم او نگهبان شماست / «مر» در مصراع دوم، حرفی است که گاهی برای تأکید، همراه با «را» می آمده است.

### معارف ادبیات

پدیدآورنده	قالب	اثر
فردوسی	نظم (مثنوی)	شاهنامه
محمود شاهرخی (تخلص: جذبه)	نظم (مثنوی)	دلیران و مردان ایران زمین

اطلاعات داستان، گرد آفرید

دژ سپید: دژی است در مرز ایران و توران که متعلق به ایرانیان است.

گرد آفرید: پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران و دختر گزدهم است که پس از اسارت هجیر به دست سهراب، با سهراب نبرد می کند.

سهراب: پسر رستم است که در جستجوی پدر خود به عنوان پهلوان سپاه توران رهسپار ایران می شود.

گزدهم: پدر گرد آفرید است که بر سپیددژ که دژی در مرز توران و ایران است، فرمان می راند.

هجیر: نگهبان دژ سپید است که با سهراب - که قصد عبور از این دژ برای ورود به خاک ایران را داشت - می جنگد. سهراب بر او پیروز می شود. سهراب،

نخست می خواهد او را بکشد؛ اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می کند.

# درس چهاردهم

## چهار لغت و معنی

### واژگان موجود در آیه

سوداگر: خریدار و فروشنده	آبدال: مردان کامل [جمع بَدَل و بَدیل؛ نیک‌مردان، اولیاء الله]
حاذق: ماهر، چیره‌دست	عَریده: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعا و هیاهو، نعره و فریاد
خواجeh‌وش: کدخدانش	سَرگین: فضلۀ برخی چهارپایان، مانند اسب و ...
کل: مخفف کچل	أشباه: جمع شَبه؛ مانندها، همانندان
ندامت: پشیمانی، تأسف	تَلَطَّف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن
جولقی: زنده‌پوش و گدا و درویش	مُسَلَّم‌داشتن: باور کردن
طاس: کاسه مسی	

### واژگان دیگر متن

خطاب: سخن رویاروی گفتن	دَلق: لباس کهنه و مندرس، نوعی لباس پشمین
ناطق: گویا، سخنگوی	که درویشان می‌پوشند.
صدر: بالا، طرف بالا	جمله: همه، همگی، سراسر
خواجeh: آقا، صاحب، بزرگ، سرور	مُشک: مادهٔ معطر و سیاه‌رنگی که در ناف آهوی خُتنی (صحرای خُتن) تولید می‌شود.
فارغ: آسوده، مجازاً بی‌خبر	در آبخور: محل خوردن آب، آبشخور
روزگ چندی: چند روزی، اندک‌مدتی («ک» روزگ، بیانگر مفهوم «تقلیل» است.)	مثنوی: مزدوج، دوتایی
میغ: ابر	حذر: پرهیز، ترسیدن (برحذرداشتن: ترساندن، بیم‌دادن، دورساختن)
نمودن: نشان دادن، ارائه کردن	استنباط: درک و دریافت باطن و معنای چیزی بر اثر دقت
در زمان: در لحظه، همان لحظه	محراب: جایی از مسجد [معمولاً با معماری
قیاس: مقایسه، اندازه، دو چیز را با هم سنجیدن	
صاحب‌دلق: خرّقه‌پوش، صوفی	

## جدول روابط معنایی

روابط معنایی	هم‌آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم
ترادف ← حاذق و ماهر - ندامت و تأسف - جولقی و درویش - جور و جفا - سفاهت و بی‌خردی - زبون و خوار - قهر و غضب	فارغ: آسوده / فارق: جداکننده قیاس: اندازه، سنجیدن و مقایسه / غیاث: فریادرس، فریادرسی
تضاد ← نیش و نوش - زبون و عزیز - جفا و وفا - صورت و سیرت - مُشک و سرگین - تحسین و نفرین	أشباه: جمع شَبه؛ همانندان، مانندها / أشباح: جمع شَبَح؛ سایه‌ها، سیاهی‌ها قدر: اندازه، شأن، ارج / عَدْر: مکر، خیانت
تناسب ← بقال و دکان - دلق و جولقی - طاس و طشت	خَدْر: پرهیز، دوری و احتیاط / حَضْر: حاضر بودن، بودن در جایی محراب: قبله، جایی که به سمت آن عبادت کنند / مهراب: نام پدر رودابه، پادشاه کابل
	صورت: چهره، شکل، ظاهر / سُورَت: تندی، تیزی، شدتِ خشم خوار: ناتوان، فرومایه، پست و بی‌مقدار / خار: تیغ درخت و گل، هر چیز نوک‌تیز
	صدر: طرف بالا، اَول هر چیز، سینه / بیدر: نام درختی مُشک: مادهٔ سیاه معطر / مُشک: خیک، انبان
	بُت: تندیس ساخته‌شده از سنگ یا چوب و ... که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرد. / بَط: مرغابی



## کلمات مهم املایی و هم خانواده

<p>قدر و بها بر سبیل تَلَطَّف (تَلَطَّف) ← لعاف، لطیف، ملاحظت، العاف، تلطیف)) مسلم و مقبول (مسلم) ← اسلام، تسلیم، مسلم)) عربده و سفاقت (سفاقت) ← سفیه، سفها (بی‌خردان)) مخذول و زبون (مخذول) ← خذلان (درماندگی، ذلت، خواری)) قهر و غضب (قهر) ← قاهر، مقهور، قهار / غضب ← مغضوب)) ترش و تراوش (ترش) ← زشحه)) صفت و صورت (صفت) ← وصف، توصیف، واصف، موصوف / صورت ← صور))</p>	<p>جولقی و زنده‌پوش طاس و طشت قیاس و مقایسه (قیاس) ← مقیاس)) دلّی صوفی (صوفی) ← صوف، تصوّف، متصوّف)) سرگین و فضله (فضله) ← فضولات)) أشباه و نظایر (أشباه) ← شبه، تشبیه، شباهت، تشابه، مشابهت، اشتباه، مشبه)) انتقال مفاهیم ذهنی (انتقال) ← نقل، منتقل، ناقل، منقول، نقلیه)) جناس همسان (جناس) ← جنس، تجنیس، میجانست، تجانس)) محراب مسجد بُت و صنم</p>	<p>بِقَال و عَطَّار (بِقَال) ← بَقْل، بقول (تره‌بار و بُشَن، تره‌ها و سبزی‌ها) / عَطَّار ← عطر، معطر، عاطر (بویا)) خطاب واعظ (خطاب) ← خطبه، خطیب، مخاطب، خطابه / واعظ ← وعظ، موعظه، وغانا)) ناطق و گویا (ناطق) ← نطق، منطق)) حاذق و ماهر (حاذق) ← حذائق (چیره‌دستی)) صدر مجلس (صدر) ← صدور، مصدر، تصدیر، صدارت)) فارغ و آسوده (فارغ) ← فراغ، فراغت)) میغ و سحاب حیران و متحیر (متحیر) ← حیران، تحیر))</p>
---	---	---

## مفهوم، آرایه و دستور

### طوطی و بقالی

بود بقالی و وی را طوطی‌ای خوش‌نواپی، سبز گویا طوطی‌ای

**کلمه و توری:** بود بقالی و وی را طوطی‌ای ← برای او طوطی‌ای [بود] (در فارسی امروز می‌گوییم: او طوطی‌ای داشت). حذف فعل به قرینه لفظی: بقالی حرف اضافه

بود و وی را طوطی‌ای [بود]

دید پرروغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، گشت طوطی کل ز ضرب

**آرایه:** جناس: چرب و ضرب - بر و سر (ناقص)

**کلمه و توری:** حذف فعل به قرینه لفظی ← جامه را چرب [دید]

ریش برمی‌کند و می‌گفت: ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میغ

**مفهوم:** حسرت و افسوس

**آرایه:** کنایه: ریش برکندن ← زاری کردن و اظهار تأسف شدید - مصراع دوم: از دست رفتن نعمت / تشبیه: آفتاب نعمت (اضافه تشبیهی) / تضاد و تناسب: آفتاب و میغ

**کلمه و توری:** فعل «شده» غیراسنادی و به معنای رفت است.

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

**کلمه و توری:** هدیه‌ها می‌داد هر درویش را ← به هر درویش، هدیه‌ها می‌داد. تا بیابد نطق مرغ خویش را ← تا نطق مرغ خویش را به دست آورد. حرف اضافه

می‌نمود آن مرغ را هر گون شگفت تا که باشد کاندرا آید او به گفت

**آرایه:** جناس: شگفت و گفت (ناهمسان)

**کلمه و توری:** می‌نمود آن مرغ را هر گون شگفت ← برای آن مرغ هر کار عجیبی می‌کرد (یا این‌که: به آن مرغ هر کار عجیبی نشان می‌داد). حرف اضافه

گفت، فعل نیست: به گفت (گفتن، حرف) اندر آید. / «او» در مصراع دوم نهاد است. متفهم

جولقی‌ای شرب‌رهنه می‌گذشت با سر بی‌مو، چو پشت طاس و طشت

**آرایه:** تشبیه: سر بی‌مو به پشت طاس و طشت / واج‌آرایی: تکرار صامت / ت

از قیاسش خنده آمد خلق را / جناس: خلق و دلق (ناقص)  
 کتبی و توری: هراه در مصراع اول، حرف اضافه است: برای خلق خنده آمد. هراه در مصراع دوم، نشانه مفعول است.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر / مضموم: قضاوت نکردن براساس ظاهر / کار انسان‌های پاک و وارسته را نباید با کار خود مقایسه کرد.  
 آرایه: جناس: شیر و شیر (نام) / واج آرایه: صامت / ش / در مصراع دوم

جمله عالم زین سبب گمراه شد / مضموم: علت گمراهی جهانیان این است که حقیقت اولیاء الله را نشناخته و از روی ظاهر قضاوت کرده‌اند.  
 آرایه: مجاز: عالم ← اهل عالم / تضاد: جمله عالم و کم کسی - گمراه و آگاه

کتبی و توری: جمله عالم گمراه شد. / کم کسی آگاه از ابدال حق شد.  
 نهار مسند فعل استاری نهار / مسند فعل استاری

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب / مضموم: ظاهر مشابه و باطن متفاوت  
 آرایه: جناس: آب و ناب (ناقص) / تضاد: مشک ناب و سرگین / تناسب: آهو و مشک

کتبی و توری: هر دو گون آهو گیاه و آب خوردند.  
 نهار مفعول فعل

صد هزاران این چنین آشباه بین / مضموم: ظاهر مشابه و باطن متفاوت / توصیه به عدم قضاوت براساس ظاهر  
 آرایه: کنایه: صد هزاران ← بسیار زیاد - هفتادساله راه ← فاصله بسیار زیاد / تناسب: صد هزار و هفتاد / اشاره به ضرب المثل «تفاوت از زمین تا آسمان است»

چون بسی ابلیس آدم روی هست / مضموم: ظاهر مقبول و باطن بلید / تکیه نکردن بر ظاهر افراد  
 آرایه: تضاد: ابلیس و آدم / تشبیه: ابلیس به آدم / کنایه: دست دادن به کسی ← با او دوستی کردن / جناس: هست و دست (ناقص) / واج آرایه: صامت / س / و صامت / د / / تناسب: روی و دست / تکرار: دست

کارگاه متن پژوهی

گلاب است گویی به جویش روان / آرایه: ایهام: بو ← (۱) رایحه (۲) آرزو / جناس: روان (جاری) و روان (روح) (همسان) / جناس: جوی و بوی (ناهمسان) / تشبیه: آب جوی به گلاب

معرفت زین جا تفاوت یافته است / مضموم: هر کسی براساس باطن و ذات خود به معرفت دست پیدا می‌کند.  
 آرایه: تضاد: محراب و بت

کتبی و توری: نقش بای مصراع دوم: این یکی محراب [یافته است] و آن بت یافته است.  
 صفت اشاره نهار مفعول هدف به فریفته لغوی طعیر اشاره و نهار مفعول

چون بتابد آفتاب معرفت / مضموم: پیدا کردن جایگاه حقیقی در پرتو معرفت  
 هر یکی بینا شود بر قدر خویش / آرایه: تشبیه: آفتاب معرفت (اضافه تشبیهی) / استعاره: ره عالی صفت ← عرفان / استعاره: (مکنه). این راه (عرفان) عالمی است که سپهر دارد.

جناس: قدر و صدر (ناقص)

کلیج حکمت: ای رفیق!

با آن که او جور و جفا پیش می‌برد، تو مهر و وفا پیش می‌نمایی؟

مضموم: بدی را با خوبی جواب داد

آرایه: تضاد: جور و مهر - جفا و وفا / جناس: جفا و وفا - پیش و بیش (ناقص)

۱. گروهی از صوفیان، عامدانه موهای خود را می‌تراشیدند. طوطی صرفاً به ظاهر توجه کرده و وضعیت آن صوفی را با خودش مقایسه کرده است!



عیسی گفت: ای رفیق، کُلْ اِنَاءَ یَتْرُکْ بِمَا فِیْهِ، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید.  
 مفهوم: ظاهر، رفتار و گفتار هر کس با درون و باطن او هماهنگی دارد.  
 آرایه: تمثیل (بیان مثل): از کوزه همان برون تراود که در اوست. / سجع و جناس: می‌زاید و می‌آید (جناس ناقص)

من از سخن او جاهل نمی‌گردم و او از خلق و خوی من عاقل می‌گردد.  
 مفهوم: تأثیر رفتار خوب در اصلاح دیگران  
 آرایه: تضاد: جاهل و عاقل - نمی‌گردم و می‌گردد

## تاریخ ادبیات

- ادبیات داستانی چیست؟ به متن‌هایی که به شیوه داستانی موضوع‌ها و مفاهیم را بیان می‌کنند ادبیات داستانی گفته می‌شود.
- مهم‌ترین عناصر آثار داستانی چه چیزهایی هستند؟ روایت، شخصیت، لحن، زمان، مکان و زاویه دید
- ادبیات داستانی چه آثاری را در بر می‌گیرد؟ ادبیات داستانی همه آثار روایی را در بر می‌گیرد؛ یعنی هر اثر روایتی خلاقانه در قلمرو ادبیات داستانی قرار می‌گیرد.
- قالب‌های آثار داستانی را نام ببرید. قصه، داستان، داستان کوتاه، رمان
- رابطه ساختار داستان با محتوای آن چگونه است؟ داستان در حقیقت ظرفی است که نویسنده به کمک آن تفکرات، آرزوها و جهت‌گیری‌های فکری خویش و مفاهیم خاص را در آن می‌گنجاند. پس با خواندن هر متن داستانی باید به درون‌مایه و محتوای آن بیندیشیم.

اثر	قالب	پدیدآورنده
مثنوی معنوی	نظم (مثنوی)	مولوی
اخلاقی محسنی	نثر	حسین واعظ کاشفی

## درس شانزدهم

### عرفت و معنی

#### در بیان بر خود و آرزوهای

- ارتعلاً بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر  
 سرودن  
 تقریر: بیان، بیان کردن  
 منتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک  
 زنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ  
 ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن  
 متداول: معمول، مرسوم  
 لاجرم: ناگزیر، ناچار  
 مغلوب: شکست‌خورده  
 مغذول: خوار، زبون‌گردیده  
 استرحام: رحم‌خواستن، طلب رحم کردن  
 بسمل کردن: سر جانور را بریدن، از آن‌جا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» می‌گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن بسمل کردن گفته می‌شود.  
 باری: القصد، به هر حال، خلاصه  
 خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه  
 بدسگال: بداندیش، بدخواه  
 دوات: مرکب‌دان، جوهر  
 طمانینه: آرامش، سکون و قرار
- الزام: ضرورت، لازم‌گردانیدن، واجب‌گردانیدن  
 کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه  
 تصدیق‌نامه: گواهی‌نامه  
 شهنواز: یکی از اهنگ‌های موسیقی ایرانی  
 گوشه‌ای از دستگاه شور  
 عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن  
 دانگ: بخش، یک‌ششم چیزی  
 صاحب‌دل: عارف، آگاه  
 مالوف: خوگرفته  
 خلبی: ورقه نازک فلزی، از جنس حلب  
 ضمایم: جمع ضمیمه؛ همراه و پیوسته؛ در متن درس، مقصود نشان‌های دولتی است.  
 تعلیقات: جمع تعلیق؛ پیوسته‌ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان‌های ارتشی است.  
 طبیعت: عادت، طبع و سرشت، خو  
 حُجب: شرم و حیا  
 قیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض‌دهنده  
 آوان: وقت، هنگام  
 مُطرب: عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که آهنگ
- ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد [بوازنده]  
 مسخرگی: لطفه‌گویی، دلفکی  
 خودرو: خودرأی، خودسر، لجاج  
 تکریم: گرامیداشت  
 عنود: ستیزه‌کار، دشمن و بدخواه  
 لَهو: بازی و سرگرمی، آن‌چه مردم را مشغول کند  
 لعب: بازی، لَهو و لعب: خوش‌گذرانی  
 منجلاب: محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو  
 معاصی: جمع معصیت، گناهان  
 مُنکر: زشت، ناپسند  
 مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد؛ مثل شراب  
 تکیده: لاغر و باریک‌اندام  
 استماع: شنیدن، گوش دادن  
 لَمَن تَقُول: برای چه کسی می‌گویی؟  
 پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت  
 مُنذر: کهنه، فرسوده  
 چلاچل: جمع حلجل، رنگ، رنگوله  
 طُرفه: شگفت‌آور، عجیب

ممت: سپاس، شکر؛ ممت داشتن: احسان کسی را پذیرفتن و سپاسگزار او بودن  
 پاس داشتن: پاسبانی کردن، نگهبانی کردن  
 جافی: جفاکار، ستمکار

اقبال: نیک‌بختی، خوشبختی  
 ادبار: تیره‌بختی، بدبختی

روابط معنایی

رسا: بلیغ، بلند، شیوا	اختیار کردن: برگزیدن، انتخاب کردن	خودسر: گستاخ، بی‌باک
مبلفی: مقداری، تعدادی	دشنه: خنجر کوتاه	شگرف: نادر، کمیاب
نصاب: حد، مقدار معین از چیزی، مرجع، سرمایه	هلیم: شمال هلام؛ حلیم: غذایی که با گندم پوست‌کنده و گوشت می‌پزند.	قوی‌پنجه: کسی که دارای زور بازوست.
صیبان: جمع صبی؛ کودکان، نوآموزان	سگالیدن: اندیشیدن	تنگ‌نظر: بخیل
(نصاب‌الصیبان: محل رجوع کودکان، بهره‌کودکان)	کُرک: پشم نرم، موی نازک	بدگهر: بداصل و بدذات
دی: روز گذشته، دیروز	وقار: سنگینی، بزرگواری، بردباری، آهستگی، سکون	خفت: خواری، سبکی، پستی
سرای: خانه، منزل	شور: یکی از هفت دستگاه موسیقی ایرانی	فی‌الجمله: خلاصه، اصل کلام
بَرزن: محله، کوی	حالت: خوشی، سرمستی	قریحه: طبع، طبع شاعری
محاوره: با هم سخن گفتن، گفت‌وگو	طرب: شادمانی، جنبش از شادی	طرار: دزد
دیده: چشم	طبع: سرشت، طبیعت، خو	دینار: سکه طلا
ضدمت: کوفتن، ضربه‌زدن	ادیب: بافرهنگ، دانشمند، بسیار دان	برکشیدن: بیرون آوردن
سپرانداختن: تسلیم‌شدن	رهاورد: سوغات، ارمغان، تحفه	لطایف: جمع لطیفه، نکته‌های نغز و دقیق و ظریف، سخنان نرم و دلپذیر
غالب: چیره، پیروز		

جدول روابط معنایی

روابط معنایی	هم‌آواها/ کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم.
تضاد	رسا: بلند و شیوا / رثا: گریستن بر مرده و ذکر نیکی‌های وی
ترادف	غالب: چیره، پیروز / قالب: شکل، پیکر
و بدسگال - وقار و طمانینه - طبع و خو - حجب و حیا - لجاج و خودرو	مغلوب: شکست‌خورده / مغلوب: دگرگون، وارون
تضعن	قضا: تقدیر و حکم الهی، داوری / غزا: جنگ / غذا: خوراک
	ضمایم: جمع ضمیمه؛ پیوست‌ها / ذمایم: جمع ذمیمه؛ نکوهیده‌ها
	مألوف: خوگرفته / معلوف: فربه
	اوان: وقت، هنگام / عوان: میانه‌سال، پاسبان و نگهبان
	خان: رئیس، بزرگ، خانه و سرا / خوان: سفره، خوردنی، بن مضارع از خواندن، خواست: اراده، تقاضا (به‌عنوان اسم)، طلب کرد (به‌عنوان فعل) / خاست: بر پا شد، به وجود آمد، رفع شد و از میان رفت
	طبع: سرشت، خوی / تبع: تبعیت، پیروی
	طرب: شادی / تُرب: گیاهی ریشه‌دار و خوردنی
	منکر: رشت، ناپسند / منکر: انکارکننده
	حلال: مقابل حرام / هلال: ماه نو
	اثر: نشان، تأثیر، تألف / عصر: دوره

کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

ارتجالاً و بر بدیهه گفتن	ضربت و صدمت (ضربت)	ضرب، ضارب،	فلم و دوات
رسا و بلیغ (بلیغ بلاغت)	مضروب / ضرب / صدمت	صدمه، مصدوم)	وقار و طمانینه (وقار موقر)
سبک تقریر (تقریر اقرار، مقزز)	غالب و مغلوب (غالب)	مغلوب، غلبه،	الزام و ضرورت (الزام لازم، ملزوم، ملزم مستلزم)
نصاب‌الصیبان	تغلب (جبرگی))		
میرزا مسیح‌خان	مخذول و زبون‌گردیده (مخذول خذلان)		مطرح و مذکور (مذکور ذکر، اذکار، تذکر، متذکر)
دوربیزی و دسته‌مفتولی	رحم و استرحام (استرحام رحم، ترخم،		
شیشه‌های کلفت رنگاری	مرحمت، رحمت، رحیم، مرحوم)		
ملتفت و متوجه (ملتفت الثفات)	ذبح و بسمل کردن (ذبح ذبیح، مذبوح،		مسائل اساسی (مسائل سؤال، مسئله، سائل)
متداول و مرسوم (مرسوم رسم، مراسم)	مذبوحانه)		تصدیق و تأیید (تصدیق صادق، مصدق، صدیق، صداقت، صدیق، مصداق)
صحبت و محاوره (صحبت مصاحبت)	هلیم خوشمزه		

۱. این واژه بر اثر اشتباه تاجی، در واژه‌نامه کتاب درسی، «احساس» نوشته شده است؛ در آرمون‌ها حواشنان به این معنی هم باشد.



مُسکِر و مَسْتِي اَوَر (مُسکِر ← شکر (مستی)) پرفروغ و تابناک پلاستی مندرس الفقه و خلاصه نقیضه پردازي ادبي طرز و ختار سهل و صعب (صعب ← صعوبت)	حجب و حیا (حجب ← حجاب حاجب، محجوب) استعدادی فیض (فیاض ← فیض، فایض، مستفیض، افاضه، فیوض) مطربی و مسخرگی برگزاری مسابقه حریفی قوی بنجه (قوی ← قویله، مقوی، تقویت) حسودان تنگ نظر (حسود ← حسد، حسادت، حساد) غنودان بدبهر (غنود ← عناد، معاند) لهو و لعب (لهو ← ملاحی (آلات لهو)، بلهلی / لعب ← لاعب، ملعبه، لعبت، ملاعبت (بازی کردن)) خفت و خواری (خفت ← خفیف، تخفیف) معاصی بنگر (معاصی ← معصیت، عصیان)	مقدس و مقدس باب (مقدس ← تقدیس، تقدیس، مقدس، تقدیس، تقدیس) عزلی و ملائمت تلاوت قرآن (تلاوت ← تالی) ذوق و فرجه (ذوق ← ذائقه / فرجه) عرب و طرب (طرب ← مطرب) طبع و طربعت (طبع ← مطبوع، طبعیت، مطبوع، طبايع) عادت مألوف (مألوف ← إلفه، تألفه، الفت، عوالت) شماره و تعلیق (تعلیق ← معلق، تعلق / شماریه، شماریه، مضموم) ورق حلی (ورق ← اوراق، توزق) / سرغلت و زهاره
--	---	--

### مفهوم آرایه و دستور

## خسرو

این یکی از استعداد های گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه های از خوشمهرگی های رنگارنگ او بود.

**آرایه:** ایهام تناسب: عین (در عین حال)؛ ۱- در همان حال (ق ق)؛ ۲- چشمه (غ ق ق)؛ متناسب با چشمه / حس آمیزی: خوشمهرگی های رنگارنگ / مجاز: چشمه ← اندک / کنایه: خوشمهرگی های رنگارنگ ← بذله گویی و شوخ طبعی متنوع

جهان تیره شد پیش آن نامدار

**مفهوم:** مغلوب شدن

**آرایه:** کنایه: تیره شدن جهان در پیش کسی ← از دست دادن بینایی او

لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت.

**مفهوم:** قبول شکست و فرار کردن

**آرایه:** کنایه: سپر انداختن ← تسلیم شدن، شکست خوردن

نخست خروس مغلوب را با دشنه ای که در جیب داشتیم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم.

**آرایه:** کنایه: حلالش کردم ← او را سر بردم.

آن گاه به خروس سنگدل پرداختم ... و او را نیز بسمل کردم.

**آرایه:** کنایه: سنگدل ← بی رحم - بسمل کردن ← سر بردن

مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش

**مفهوم:** شاهانه زندگی کردن

**آرایه:** تکرار: خورش / ایهام: خسروانی؛ ۱- شاهانه ۲- همانند خسرو (قهرمان داستان) / واج آرای: صامت / ر / جناس: جان و آن (ناهمسان)

**نکته و تفسیر:** ضمیر پیوسته دت، مضاف الیه است: که جانت (جان تو) از آن خورش، پرورش یابد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال په از عمر هفتاد و هشتاد سال

**مفهوم:** دل چسب بودن آسایش پس از مرگ دشمن

**آرایه:** کنایه: آب خوردن ← زندگی کردن - هفتاد و هشتاد سال ← طولانی / تناسب و جناس: هفتاد و هشتاد (ناقص) / تضاد: دم با هفتاد و هشتاد سال

**نکته و تفسیر:** کل بیت، یک جمله ساده است که فعل آن به قرینه معنوی حذف شده است: دمی آب خوردن پس از بدسگال، از عمر هفتاد و هشتاد سال بهتر است.

در ریاضی کمیتش لنگ بود.

**مفهوم:** ناتوانی و ضعف

مادر بزرگ با قربان و صدقه، خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

**آرایه:** کنایه: قربان و صدقه کسی رفتن ← با کلمات مهربانانه نسبت به کسی اظهار محبت و علاقه شدید کردن

**نکته و توری:** با قربان ... می‌نشاند: جمله ساده - وادار می‌کرد [که / تا] قرآن برایش بخواند: جمله مرکب؛ جمله ساده و مرکب به واسطه وجود «واو»

هسته  
پیوند  
وابسته  
مفروض

هم پایه ساز، هم پایه شده‌اند.

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت اما به قول نظامی «خشت می‌زد».

**آرایه:** کنایه: خشت زدن ← حرافی و بیهوده گویی کردن / اشاره (تلمیح) به شعر نظامی: لاف از سخن چو دُر توان زد / آن خشت بود که پُر توان زد

**نکته و توری:** هر چهار جمله این عبارت، ساده هستند. «اما» پیوند هم پایه ساز است و سبب مرکب شدن جمله نمی‌شود.

یک روز خسرو زنگ قرآن، در شهناز شوری به پا کرده بود.

**آرایه:** ایهام تناسب: شور: ۱- غوغا (ق.ق) ۲- یکی از دستگاه‌های موسیقی (غ.ق.ق) که با شهناز تناسب می‌سازد. / کنایه: به پا کردن ← به وجود آوردن

آشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کژطبع جانوری

**مفهوم:** تأثیر شعر و موسیقی / نکوهش بی‌بهرگان از موسیقی و طرب

**آرایه:** جناس: عرب و طرب (ناقص) / تشبیه: تو (مخاطب) به جانور کژطبع / تضاد: است و نیست / تضمین: این بیت متعلق به سعدی است.

**نکته و توری:** «را» از نوع حرف اضافه است. تو را = برای تو / اگر برای تو ذوق نیست (= وجود ندارد) جانور کژطبعی هستی؛ در این مصراع،

جمله اول غیراسنادی و جمله دوم اسنادی است. مقم جمله وابسته جمله هسته

به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند».

**آرایه:** کنایه: صد هزار ← بسیار زیاد / تضمین: «شکر نعمت، نعمت افزون کند» مصراعی است منسوب به مولانا: شکر نعمت نعمت افزون کند /

کفر نعمت از کف بیرون کند / تلمیح: به آیه ۷ از سوره ابراهیم: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ اگر واقعاً سپاس‌گزارى کنید [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد،

وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو

توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملّی برود.

**نکته و توری:** یک جمله مرکب است: وقتی که ... برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که ... جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد

پیوند وابسته ساز جمله وابسته ۱ بخشی از جمله هسته جمله وابسته ۲ جمله وابسته ۳ جمله هسته

که به دنبال موسیقی ملّی برود. جمله وابسته ۳

حالات نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند».

**آرایه:** اشاره به شعر انوری: رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز / تا داد خود از کپتر و مهتر بستانی / تضمین: آوردن مصراعی از سعدی: همه قبیله

من عالمان دین بودند / مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

«حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند.

**مفهوم:** اثر ویران‌کننده حسادت و کینه‌جویی / اثر همنشین نادرست

**آرایه:** جناس: وی و می (ناهمسان) / کنایه: تنگ‌نظر ← بخیل و خسیس / مراعات نظیر: می و معشوق و لهو و لعب

خسرو به کلى ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود».

**آرایه:** کنایه: مرد میدان بودن ← توانایی داشتن / تضمین: ترکیب «مرد میدان» را سعدی چند بار به کار برده و چون در کتاب درسی در داخل گیومه

آمده است، به‌عنوان تضمین می‌تواند بیان شود.

این شکست یکباره او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی الجملة نماند از معاصی، منکری که نکرد و مسکری که نخورد».

**مفهوم:** سقوط و تباهی

**آرایه:** تشبیه: منجلاب فساد (اضافه تشبیهی) / تضمین: عبارت داخل گیومه از گلستان سعدی تضمین شده است. / سجع: نکرد و نخورد (با تلفظ

نخرد در زمان سعدی)

من گوش استماع ندارم، لیکن تقول؟

**مفهوم:** پندناپذیری

**آرایه:** کنایه: گوش استماع ندارم ← پند نمی‌پذیرم یا نمی‌شنوم / پرسش انکاری: لیکن تقول؟ (برای چه کسی می‌گویی؟) ← لا تقُل (نگو) /

تضمین: این مصرع متعلق به سعدی است: بیدل گمان مبر که نصیحت کند قبول / من گوش استماع ندارم لیکن تقول؟



هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود.

آرایه: تشبیه: چشمه ذوق (اضافه تشبیهی) / کنایه: چشمه ذوق ... خشک نشده بود ← هم چنان خوش ذوق بود.

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

معلوم: تقدیرگرایی (از مرگ مقتدر، گریزی نیست).

آرایه: تناسب: کبوتر، آشیان، دانه و دام / تضاد: آشیان و دام / واج آرایی: صامت / د

کنایه و توری: دانه، حرف اضافه است، ضمیر «ش» مفعول است: بردش ← او را می برد.

### کارگاه متن پژوهی

با بدان کم نشین که صحبت بد / گرچه پاکی، تو را پلید کند  
آفتابی بدین بزرگی را / لگهای ابر ناپدید کند

معلوم: اثر همنشین نادرست / پرهیز از همنشین نادرست

آرایه: تضاد: پاک و پلید - آفتاب و ابر / تمثیل: بیت دوم مثالی است برای بیت اول.

کنایه و توری: در بیت دوم، دلگدای ابر، نهاد و «آفتابی بدین بزرگی» مفعول است.

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

معلوم: تقدیرگرایی

آرایه: تشخیص: (کین ورزی) گیتی - (رهبری کردن) ایام

کنایه و توری: «ایام» نهاد و «ش» در «مصلحتش» مفعول است.

چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

معلوم: انسان، بدون عشق ارزشی ندارد (عشق سبب تفاوت انسان از غیر انسان است).

آرایه: تشبیه: آدمی به نقش روی دیوار

### تاریخ ادبیات

پدیدآورنده	قالب	اثر
عبدالحسین وجدانی	نثر (معاصر)	خسرو
فخرالدین علی صفی	نثر	لطایف الطوایف



### گفت و معنی

داستان موجود و اردنانه

لگام: افسار، دهنه اسب

و دلاوری‌ها سخن می‌رود.

ردا: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند، بالاپوش

شرافت: ارجمندی، باشرف بودن

تبرین: بالابین، برتر

تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند.

حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها

داستان دیگر متن

خود درآورد.

عقب: انگور

تبر: آغوش، نزد، دامن

اسرارآمیز: آمیخته به رموز و رازها

سمفونی: قطعه موسیقی که توسط یک ارکستر

برآمدن: بالآمدن، رشد کردن، ظاهر شدن و

نیا: جد، پدر

کامل نواخته می‌شود.

بدید آمدن (برآمده: روییده، سبز شده)

معبد: پرستشگاه، جای عبادت

الفت: خوگرفتن، انس، دوستی و همدمی

دیرین: کهن، قدیمی

آرمیدن: آرامش یافتن، خوابیدن، آسودن

تداعی: به یاد آوردن مفهومی به وسیله مفهوم دیگر

برگرفتن: برداشتن

فاتح: گشاینده، پیروز

نیاکان: اجداد

معرکه: محل جنگ و کارزار

نامدار: نامور، مشهور

صدر: سینه

گشود (شهر توس را گشود): فتح کرد، به تسخیر

کرامت: بزرگی

جدول روابط معنایی

روابط معنایی	هم‌آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم.
تناسب ← نخل و عنب - عاشورا و کربلا - ردا و خلعت - گل و بلبل - عطر و گل - اسب و لگام - قره‌قوم و تاتار - کشتی و دریا - زرین و سیمین	خار: تیغ درخت و گل / خوار: پست، بی‌مقدار خواست: اراده کرد، طلب و تقاضا کرد / خاست: بلند شد مزار: زیارتگاه، گور و قبر / مضار: جمع مضرت، ضرر و زیان صدر: سینه / سدر: نام درختی آسار: رازها / اصرار: پافشاری کردن
ترادف ← معرکه و رزمگاه - لگام و افسار - الفت و دوستی - الفت و محبت - کرامت و ارجمندی - کرامت و سخاوت - ردا و بالاپوش - تاک و زرز	
تضمن ← ردا و جامه - نخل و درخت - عنب و میوه - تاک و درخت	

کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

انتظار و اشتیاق (اشتیاق ← شوق، مشتاق، مشوق، شایق، تشویق)	سقوط و تباهی (سقوط ← ساقط، اسقاط)	سقوط و تباهی (سقوط ← ساقط، اسقاط)
انقلاب و تغییر (انقلاب ← منقلب، تقلب (دگرگونی)، مقلوب)	سقفونی پنجم	سقفونی پنجم
خار و تیغ	نزار قبتانی	نزار قبتانی
صدر و سینه (صدر ← صدور، تصدیر، مصدر)	الفت و محبت (الفت ← الف (أنس)، مألوف، ألیف (مونس)، مؤالفت)	الفت و محبت (الفت ← الف (أنس)، مألوف، ألیف (مونس)، مؤالفت)
معرکه و کارزار (معرکه ← معارک (جمع معرکه: جاهای جنگ))	تداعی معانی	تداعی معانی
	تأکید و الزام (تأکید ← مؤکد)	تأکید و الزام (تأکید ← مؤکد)
	قبر و مزار (قبر ← قبور، مقبره، مقابر / مزار	قبر و مزار (قبر ← قبور، مقبره، مقابر / مزار
	زائر، زیارت، زوار	زائر، زیارت، زوار
	جذبه‌ای اسرارآمیز (جذبه ← جاذبه، مجذوب، جذب / آسار ← سیر)	جذبه‌ای اسرارآمیز (جذبه ← جاذبه، مجذوب، جذب / آسار ← سیر)
	قره‌قوم و تاتار	قره‌قوم و تاتار
	فاتح و غالب (فاتح ← فتح، مفتاح، فتاح، فتوح، مفتوح، افتتاح)	فاتح و غالب (فاتح ← فتح، مفتاح، فتاح، فتوح، مفتوح، افتتاح)

مفهوم آرایه و دستور

سپید و دم

تورا «جنوب» نامیدم / ای که ردای حسین را بر دوش / و خورشید کربلا را در بر داری  
**مفهوم:** سرزمین شهیدپرور / مقاومت لبنان در ادامه حرکت امام حسین (ع) است.  
**آرایه:** تشخیص: (سخن گفتن با) سرزمین / تلمیح: به واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) / جناس: بر (= حرف اضافه) و بر (= آغوش) (تام) / تناسب: بر (دوم) و دوش - دوش - دوش - حسین (ع) و کربلا / استعاره: خورشید کربلا ← آرمان امام حسین (ع) / کنایه: ردای حسین بر دوش داری  
**گنجه و توری:** حذف فعل به قرینه لفظی: ... ردای حسین را بر دوش [داری].

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

**مفهوم:** ایثار و فداکاری

**آرایه:** استعاره: سرخ گل ← وطن / تشخیص: (فداکاری کردن) سرخ گل (= وطن)

ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده‌ای

**مفهوم:** معنویت آمیخته با انقلاب / مقدس دانستن انقلاب لبنان

**آرایه:** تضاد: زمین و آسمان / تشخیص: (سخن گفتن با) انقلاب زمین

**گنجه و توری:** «آسمان برین» ترکیب وصفی است.

ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران برمی‌خیزند

**مفهوم:** حاصل خیز و مقدس بودن سرزمین

**آرایه:** تشخیص: (سخن گفتن با) سرزمین / تلمیح: به برخاستن پیامبران از سرزمین لبنان و فلسطین

ای کشتی‌های صیادی که مقاومت پیشه کرده‌اید / ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده‌اید / ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده‌اید / ای روزهای عاشورا

**مفهوم:** مقاومت تمام سرزمین در برابر دشمن

**آرایه:** تشخیص: (سخن گفتن با) کشتی، ماهی، دفترهای شعر و روزهای عاشورا / تلمیح: به عاشورا و واقعه کربلا / استعاره: روزهای عاشورا ←

روزهای جنگ در جنوب لبنان

**گنجه و توری:** ترکیب‌های اضافی: کشتی‌های صیادی، ماهی دریا، دفترهای شعر، روزهای عاشورا



تورا آبها و خوشه‌ها / و ستاره غروب نامیدم / تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم / تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم

**نظم:** ستایش سرزمین انقلابی و شهادت طلب  
**آرایه:** تشبیه: [سرزمین] به آب‌ها و خوشه‌ها، ستاره غروب، سپیده‌دم، پیکر در اشتیاق شهادت، انقلاب / تضاد: غروب و سپیده‌دم / تشخیص: (انتظار کشیدن) سپیده‌دم / نماد: آب - پاک‌ی و جوشش - ستاره و سپیده‌دم - امید، نجات و آگاهی  
**کتابت‌نویسی:** ترکیب‌های وصفی: سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن - پیکری در اشتیاق شهادت

تورا جنوب نامیدم / ای چون سبزه، برآمده از دفتر روزگاران / ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره، فروزان / ای چون شمشیر، درخشان / بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست / بگذار گرد و خاک قدم‌هایت را برگیریم

**نظم:** ستایش وطن مقاوم و درد کشیده / ستایش مبارزه و مقاومت  
**آرایه:** تشبیه: تو (سرزمین) به سبزه، مسافر بر روی خار و درد، ستاره، شمشیر / استعاره: خار - رنج / تشخیص: (سخن گفتن با) سرزمین - (دستان و قدم‌های) سرزمین / اضافه تشبیه‌ای: دفتر روزگاران  
**کتابت‌نویسی:** مسافر دیرین ترکیب وصفی است.

ای سرور باران‌ها و فصل‌ها / تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد / تو را پرستو نامیدم / ای سرور سروران / ای برترین حماسه

**نظم:** ستایش سرزمین  
**آرایه:** استعاره: سرور باران‌ها و فصل‌ها - سرزمین - برترین حماسه - سرزمین / تشبیه: تو (سرزمین) به عطر و پرستو / نماد: باران - طراوت و حیات بخشی - پرستو - آزادی / تشخیص: (سخن گفتن با) سرزمین / استعاره (مکنیه): عطر - موجودی که خانه دارد.  
**کتابت‌نویسی:** ترکیب‌های اضافی: سرور باران‌ها - سرور فصل‌ها - سرور سروران / ترکیب‌های وصفی: برترین حماسه

دریا متنی نیلگون است / که علی آن را می نویسد.

**نظم:** تشبیه: دریا به متنی نیلگون  
**کتابت‌نویسی:** «متنی نیلگون» ترکیب وصفی است.

و مریم هر شب روی شن‌ها / به انتظار مهدی می نشیند / و گل‌هایی را می چیند که از انگشتان شهیدان می رویند.

**نظم:** باور به ظهور منجی در همه ادیان / انتظار برای آمدن منجی  
**آرایه:** نماد: گل - ارزش‌ها و آرمان‌ها / استعاره مکنه: انگشتان شهیدان، زمینی است که از آن گل می‌روید.  
تاریخ، روزی، روستای کوچکی را / از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد / که «معرکه» خوانده می‌شود.  
**نظم:** زنده ماندن نام وطن  
**آرایه:** تشخیص: (به یاد آوردن) تاریخ / ایهام: معرکه - ۱- نام روستا ۲- میدان جنگ  
روستایی که با «صدرش» با سینه‌اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد  
**نظم:** دفاع از حیثیت و ناموس

**آرایه:** تشخیص: (دفاع کردن) روستا - (شرافت داشتن) خاک / مجاز: روستا - مردم (می‌توانیم روستا، را در معنای خودش دارای آرایه تشخیص بدانیم و بدان را مجاز از مردم روستا بگیریم) - خاک - وطن / تلمیح: به ماجرای ربه‌شدن امام موسی صدر / ایهام: صدر - ۱- امام موسی صدر ۲- سینه  
**کتابت‌نویسی:** ترکیب‌های اضافی: صدرش - سینه‌اش - شرافت خاک - کرامت انسان بودن

جز تو کسی نمانده است / که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد / جز تو کسی نمانده است / مگر تو! / مگر تو! / پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

**نظم:** یاری طلبیدن برای حیات و امیدواری به منجی  
**آرایه:** تناسب: نخل و عنب و تاکستان / استعاره: امید و روشنایی - خانه و سرایی (که در دارد) - نخل، عنب و تاکستان - امید

### کارگاه سخن‌پژوهی

ایر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری  
**نظم:** هماهنگی کائنات برای روزی رساندن به انسان / نگویش غفلت و بی‌خبری  
**آرایه:** تناسب: ایر، باد، مه، خورشید و فلک / مجاز: نان - روزی - ایر و باد و مه و خورشید و فلک - کل هستی  
**کتابت‌نویسی:** در جمله مصراع اول، «در کاره مسند است» ایر و باد و ... چی هستند؟ در کار هستند.

عنوان «ادبیات جهان» شامل چه آثاری است؟ به آثاری که بیرون از جغرافیای فرهنگی ایران را تصویر می‌کنند و مسائل سرزمین‌های دیگر با موضوع‌های بشری را در جهان نشان می‌دهند، ادبیات جهان گفته می‌شود.

مطالعه ادبیات و آثار کشورهای دیگر چه فایده‌ای دارد؟ با مطالعه ادبیات و آثار دیگر کشورها، با افکار مشاهیر، اندیشه‌های ملل و آثار برجسته و شخصیت‌های مشهور ادبیات جهان می‌توان آشنا شد.

پدیدآورنده	قالب	اثر
نزار قبانی (۱۹۲۳-۱۹۹۸ م)	نظم (ترجمه)	شمقونی پنجم جنوب
فرانسوا کوپه	نثر (ترجمه)	مزار شاعر

## درس پنجم

### معنی و معنی

#### واکن موید و آژور

سفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد.

اکتفا: بسنده کردن، کفایت کردن

غایی: نهایی

مُنحصِر: ویژه، محدود

ماتده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد.

مود: درختی که چوب آن قهوه‌ای‌رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می‌اندازند که بوی خوش دهد.

تزار: [لقب] پادشاهان روسیه در گذشته

چاووش درداد: بانگ زد، جار زد، ندا درداد

رایزن: مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت کند

راهب: عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه‌نشین

چنبر: دایره یا محیط دایره، دایره‌ای از چوب یا از جنس دیگر

ذی حیات: جاندار

#### واکن دیگر

ناتانیل: در زبان عبری به معنی «خداداد، موهبت» است. این واژه در این درس به عنوان یک مخاطب فرضی برای نویسنده به کار گرفته شده است.

معطوف: متمایل، متوجه، وابسته

درنگ: توقف، مکث

ارمغان: هدیه، سوغات، تحفه

نیلگون: به رنگ نیل، کیود، لاجوردی، آبی سیر

تصاحب: صاحب‌شدن، تملک و تصرف

قائل‌شدن: باورداشتن

هویدا: روشن، آشکار

آبصار: جمع بصر؛ دیده‌ها

رای زد: مشورت کرد (رای‌زدن: مشورت کردن، مشاوره)

کشیش: روحانی مسیحی

چیره‌دستی: غلبه و قدرت یافتن، تسلط

ناهمگون: متفاوت

فرزانیگی: دانایی، حکیم‌بودن (فرزانه: خردمند، حکیم)

ژنده: کهنه، قدیمی

کرت: هر یک از بخش‌های تقریباً مساوی یک

مزرعه یا یک باغچه

باریک‌میان: کم‌باریک، ضعیف و نزار

بخشودن: درگذشتن از گناه، عفو کردن، رحم کردن

(بخشیدن: عطا کردن، دادن)

آستانه: بارگاه شاهان

چمباتمه: حالتی از نشستن که کف پا را بر زمین بگذارند و زانوها را در بغل بگیرند.

### جدول روابط معنایی

روابط معنایی	هم‌آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم
تضاد ← هویدا و پنهان - درنگ و شتاب - پگاه و شامگاه - حضور و غیبت - ظلمت و فروغ - حیات و ممات	حیات: زندگی / حیات: محوطه، صحن، فضا
ترادف ← تملک و تصاحب - منحصر و محدود - تضمین و تعهد - راهب و ترسا	غریب: شگفت، بعید و دور، ناآشنا / قریب: نزدیک
تضمن ← سفر و عنصر - عود و درخت - فصل و تابستان	خویش: خود، خویشاوند / خویش: ابزار شخم‌زدن زمین
	زمان: وقت، دوره و دوران / ضمان: ضمانت، پذیرفتن، تعهد و تکفل
	قدر: اندازه، میزان / غدر: خیانت، مکر، بی‌وفایی
	گزاردن: ادا کردن، به جای آوردن، پرداختن / گزاردن: فرار دادن، نهادن، اجازه‌دادن و - خواستن: طلبیدن، اراده کردن / خاستن: برپاشدن
	ذی: صاحب، دارا / زی: زندگی و زیستن، سمت و سوی، شکل و وضع، به عقیده (در نظر)
	جامه: لباس / جامع: جمع‌کننده، تمام و کامل



## پیشگامات مهم المانی و هم خانواده هر سه

مستحق، صمان	دثار مهر و عشق	مستوف و مستوفیه (مستوف) ← عطف
نظر رابرتان	غالی و نهالی	مستوفه (مستوف)
راهب و عابد	پنهان و هویدا	مستوف و مستوفیه (مستوف) ← مستوف، مستوفیه
ترسای پارسا	غربت و حضور (غیبت) ← غرب، غایب، غوب	مستوف (مستوف)
کرت سبزی ها	حضور ← حاضر، حاضر، محضر، استحضار	مستوفات
ضبط فلانی ها	غروی مستطبی	مستوفه های زمینی
چمنانمه و زانو در بغل	تزار روس	مستوف فاکتور زمین (مستوف)
ذی حیات و جاندار	تضمین و تعهد (تضمین) ← ضامن، ضمانت	مستوفی و مستوفی

## پیشگامات مفهوم آرایه و دستور

### عظمت نگاه

دلم می خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو برانگیزد.

آرایه: استعاره (مصرحه) پرواز ← تعالی، معنوی

همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار بازمی گرداند.

مفهوم: توجیه [بیش از حد] به مخلوقات، انسان را از خدا دور می کند.

آرایه: مجاز: نگاه ← توجیه

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور در آید، و «نایافتنی» است.

مفهوم: خدا نادیدنی است؛ اما در همه جا حضور دارد.

آرایه: پارادوکس: در همه جا هست و «نایافتنی» است / تلمیح: به آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»<sup>۱</sup>

کلمه دستوری: در این جا، فعل «هست» در معنی «وجود دارد» و غیر انسانی است.

تو، ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست دارد.

مفهوم: بی توجهی به شناخت خویش

آرایه: مجاز: نور ← چراغ - دست ← اختیار و تملک

کلمه دستوری: بنادا ← ناتانائیل (ای ناتانائیل)

هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید.

مفهوم: خدا در همه جا حضور دارد.

آرایه: تلمیح: به آیه «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»<sup>۲</sup>

کلمه دستوری: «جز» حرف اضافه و «خدا» متمم است. مفعول این جمله حذف شده است ← [چیزی را] نخواهی دید.

هم چنان که می گذری، به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ نکن.

مفهوم: اسیر نشدن در ظواهر دنیا

آرایه: تضاد: گذر و درنگ - همه و هیچ

ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی.

مفهوم: برخورداری از نگرش مثبت و ژرف نگری در پدیده ها

آرایه: مجاز: نگاه ← اندیشه و نگرش

اعمال ما وابسته به ماست، هم چنان که روشنایی فسیل به فسیل.

مفهوم: باز کوزه همان برون تراود که در اوست!

آرایه: تشبیه: وابستگی اعمال ما به ما به وابستگی روشنایی فسیل به فسیل

کلمه دستوری: حذف مسند و فعل در جمله دوم به قرینه لفظی ← هم چنان که روشنایی فسیل به فسیل [وابسته است]

۱ و ۲. البته بعید است که اندره زید، در نظرش اشاره به قرآن باشد. فرض ما هم بیشتر نشان دادن ارتباط میان نوشته اندره زید و آیات مربوط از قرآن مجید بوده است.

راست است که [اعمالمان] ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد.

**مفهوم:** تحفل سختی، مایه کمال و تعالی انسان است.

اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

**مفهوم:** تحفل سختی، مایه کمال و تعالی انسان است.

**آرایه:** کنایه: سوختن جان ← رنج کشیدن، تحفل کردن سختی ها

نیکو ترین اندرز من، این است: «تا آن جا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن.»

**مفهوم:** خدمت به هم نوعان

**آرایه:** کنایه: بار بشر را به دوش گرفتن ← خدمت کردن به انسان ها

آه چه می شد اگر می توانستم به چشمانم بنشی تازه ببخشم و کاری کنم که هر چه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می نگرند: آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

**مفهوم:** هر بار با نگاهی تازه به دنیا نگرستن و ترک عادت های ذهنی در نگرستن به جهان

**آرایه:** تشبیه: چشم به آسمان نیلگون

من دشت را به هنگام تابستان دیده ام که انتظار می کشید.

**آرایه:** تشخیص: (انتظار کشیدن) دشت

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید، ستاره ها یک به یک رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شنم بودند.

**آرایه:** تشخیص: (انتظار کشیدن و لرزیدن) آسمان / تناسب: آسمان و ستاره ها / اغراق: غرق شنم بودن چمنزارها

منتظر هر آن چه به سویت می آید، باش و جز آن چه به سویت می آید، آرزو مکن.

**مفهوم:** مقام رضا

به شامگاه چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرومیرد و به بامداد بگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می شود.

**مفهوم:** نگاه تازه و نو داشتن به زندگی

**آرایه:** تضاد: شامگاه و بامداد - فرومیرد و زاده شود / تشخیص: (فرومردن) روز

**مفهوم:** حذف فعل به قرینه لفظی ← ... و به بامداد بگاه چنان [بنگر]

برای من «خواندن» این که شن های ساحل نرم است، بس نیست؛ می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند.

**مفهوم:** بالارزش بودن تجربه (دانش بدون تجربه ارزشی ندارد) / ترجیح یقین بر گمان

به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

**مفهوم:** فقط شناخت مبتنی بر احساس ارزش دارد.

**آرایه:** مجاز: چشم ← عقیده و نظر

هرگز هیچ زیبایی لطفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواستن باشم. تمامی مهرم را نثارش کنم.

**مفهوم:** تمایل داشتن به زیبایی ها

**آرایه:** حس آمیزی: زیبایی لطیف

### کارگاه متن پژوهی

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست

**مفهوم:** خرمی جهان به واسطه وجود خداوند است / عاشق بودن بر همه عالم و همه عالم را از خدا دانستن

**آرایه:** تکرار: خرم - عالم - جهان

۱. «مقام رضا یکی از مراتب سلوک است که سالک در آن هر حادثه ای را نتیجه مشیت الهی می بیند.



بسوز ای دل که تا خامی نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد؟

تجمل سخنی، مایه کمال و تعالی انسان است.

تشخیص: (سخن گفتن با) دل / کنایه: خام بودن - بی بهره بودن از درد عشق / تضاد: بسوز و خام / تناسب: آتش، عود و بوی پرستی انکاری.

کجا دیدی؟ - ندیده‌ای

کجا (تو) رای حرف اضافه - کسی را - برای کسی / دل (در: بسوز ای دل) منادا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را

حضور دائمی خداوند در همه جا

تضاد: غیبت و حضور - پنهان و هویدا

لا تُذِرْكُمُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُذِرْكُمُ الْأَبْصَارَ.

خداوند بیدنی است؛ اما او ناظر به همگان است.

تکرار: ابصار / تضاد: لا تُذِرْكُمُ و يُذِرْكُمُ / مجاز: ابصار (دوم) - انسان‌ها

چشم‌ها را باید بست؛ جور دیگر باید دید

تعبیر نگرش / اصلاح بینش

کنایه: بستن چشم‌ها - تعبیر در نگرش

### روان خوانی: سرپوش

در پاسخ به سؤال سوم تراز در مورد مهم‌ترین کارها، گروهی دانش‌اندوزی را مهم‌ترین کار جهان می‌دانستند؛ گروهی دیگر چیره‌دستی در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را.

حذف مسند و فعل به فریته لفظی - چیره‌دستی در نظام را [مهم‌ترین کار جهان] [می‌دانستند] و ... پرستش خداوند را

مسند معزوف فعل معزوف

[مهم‌ترین کار جهان] [می‌دانستند]  
مسند معزوف فعل معزوف

تراز آن قدر از کارکردن و رادرفتن خسته شده بود که در آستانه در مثل مار چنبر زد.

تشبیه تراز به مار

راهب گفت: «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرت‌ها، تنهایم گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می‌کرد و از توک کردن من پشیمان می‌شدی.»

نقش ضمیر پیوسته - تنهایم گذاشته بودی: من را تنها گذاشته بودی

مفعول

بنان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم‌ترین کس آن کس است که اکنون می‌بینی؛ زیرا هیچ گاه نمی‌دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه‌رو شوی یا نه و مهم‌ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان، تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.

غیبت‌دانشن و ارزشمنددانشن زمان حال

گروه اسمی - یک زمان بسیار مهم  
صفت شمارخی هسته فعل برای صفت وابسته پیشین بیان مهم

ترکیب‌های وصفی - یک زمان - زمان مهم - مهم‌ترین کس - آن کس - هیچ گاه - کس دیگر - مهم‌ترین کار

### تاریخ ادبیات

پدیدآورنده	قالب	اثر
اندوه زید	نثر (ترجمه)	مانده‌های زمینی و مانده‌های تازه
تولستوی	نثر (ترجمه)	سه پرش



# نیایش

## رفت و متنی

### واژگان موجود و واژه نامه

حرمت: آبرو، ارجمندی، احترام

عاجز: ناتوان، درمانده

مرحمت: احسان، لطف، مهربانی

### واژگان دیگر متن

صفت: خوی، خصلت، ویژگی  
الطاف: جمع لطف؛ مهربانی‌ها

منگار: ننویس (نگاشتن: نوشتن)

مگذار: زها مکن، مسیار، واگذار نکن  
انصار: جمع نصیر و ناصر؛ یاری کنندگان

کرم: لطف و سخاوت

## جدول روابط معنایی

روابط معنایی	هم آواها / کلماتی که نباید به جای هم به کار ببریم.
تضاد ← عبد و خواجه	گذاشتن (گذاردن): رهاکردن، اجازه‌دادن، سپردن، قراردادن و ... / گزاردن:
ترادف ← سخا و کرم - مرحمت و احسان - حرمت و ارجمندی	به جای آوردن، رساندن، اداکردن، پرداختن
تناسب ← تخم و کشت - دست و پا	راه: طریق / راح: شادمانی، شراب

## کلمات هم‌آوایی و هم‌خانواده

عاجز و درمانده (عاجز) ← عجز، معجز، اعجاز، عجزوز	تلاطف، تلطف، لطایف	مگذار و مهمل (رها مکن)
الطاف و مرحمت (الطاف) ← لطف، ملاطفت، حجاب و مانع (حجاب) ← حاجب، محبوب، محجب، خجب	حجاب و مانع (حجاب) ← حاجب، محبوب، محجب، خجب	

## مفهوم آرایه و دستور

### الهی

الهی، به حرمت آن نام که تو خوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی.  
مفهوم: طلب عنایت از خدا کردن

آرایه: سجع: خوانی، چنانی و می‌توانی

کلمه و توری: منادا ← الهی / به حرمت آن نام که تو خوانی، [دریاب] و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی: یک جمله مرثیه

بفش از همله هسته (پایه)	هملة وابسته ارامه همله (پیرو)	هملة وابسته ارامه همله (پیرو)	هملة وابسته ارامه همله (پیرو)	هملة وابسته ارامه همله (پیرو)	هملة وابسته ارامه همله (پیرو)
-------------------------	-------------------------------	-------------------------------	-------------------------------	-------------------------------	-------------------------------

الهی عاجز و سرگردانم، نه آن چه دارم دانم و نه آن چه دانم دارم.

مفهوم: عدم شناخت نسبت به داشته‌های خود (اقرار به ناآگاهی بنده و غفلت او)

آرایه: سجع: سرگردانم، دانم، دارم / جناس: دارم و دانم (ناهمسان)

کلمه و توری: عاجز و سرگردان: مسند (ه‌تم، محقق هستم) و فعل اسنادی است. / مفعول‌های این عبارت: آن چه - آن چه دارم (این جمله، مفعول دانم است). - آن چه - آن چه دانم (این جمله، مفعول دارم است).

الهی، در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار، به لطف، ما را دست گیر، و به کرم، پای دار.

مفهوم: فقط محبت خدا و لطف خدا را خواستن / طلب لطف و رحمت از خدا نسبت به اعمال خود



**آرایه:** تشبیه: تخم محبت - باران رحمت (اضافه تشبیهی) / استعاره (مصرحه): کشت‌ها ← اعمال / تناسب: تخم، کشت، باران - دست و پا / کنایه: دست‌گرفتن ← یاری‌کردن / استعاره (مکنیه): دل ← زمینی که قابلیت کشت دارد - الطاف و مرحمت ← خط یا نوشته‌ای که نگاشته می‌شود - جان ← لوحی که چیزی بر آن نوشته می‌شود.

**نکته دستوری:** «جز» حرف اضافه است و واژه یا گروه بعد از آن در نقش متمم است: جز تخم محبت / ما را دست گیر ← دست ما [را بگیر]: «را» از متمم مضاف‌الیه گروه متممی

نوع فک اضافه است. / فعل‌های نهی: مکار، منگار، مبار / فعل‌های امر: گیر، دار

الهی حجاب‌ها را از راه بردار.

**آرایه:** استعاره: حجاب ← موانع سیر و سلوک

### تاریخ ابیات

پدیدآورنده	قالب	اثر
خواجه عبدالله انصاری	نثر (مسجع)	الهی (مناجات‌نامه)